



جنبش‌های قومی

محمد شاهد علوی*

چکیده

در جوامعی که سیاست‌های همگون‌سازی را در پیش گرفته‌اند، همواره بین گروه‌های اقلیت و اکثریت ستیز و تعارض وجود دارد. ستیز و تعارض ملی از موانع اصلی شکل‌گیری نهادهای دموکراتیک محسوب می‌شود. ستیزهای قومی از منایع اصلی تعارض در دهه‌های اخیر نقاط مختلف جهان است. امروزه گروه‌های قومی بیشتر به گفت‌وگو و مذاکره سیاسی گرایش دارند تا ستیزهای مسلحانه. جنبش‌های قومی در پی احیای هویت قومی و برابری فرصت‌ها با اکثریت حاکم هستند. جنبش‌های قومی در دو حالت سیاسی و اجتماعی ظهور می‌کنند. به رسمیت شناخته نشدن جنبش‌های قومی از طرف ساختارهای حاکم به بحران قومی دامن می‌زند.

خواسته‌های جنبش‌های قومی را می‌توان به سه دسته متمایز تقسیم کرد. ۱) حقوق خودمختاری ۲) حقوق چند قومی ۳) حقوق خاص نمایندگی. جنبش‌های قومی در واکنش به مخالفت ساختارهای سیاسی با مطالباتشان به استراتژی‌های مقاومت فرهنگی (حرکت‌های اعتراضی) و مبارزه مسلحانه (حرکت‌های براندازانه) روی می‌آورند. رهیافت‌های سیاسی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، اقتصاد سیاسی و تلفیقی با جهت‌گیری‌های نظری و روشی خود به تبیین جنبش‌های قومی می‌پردازند. رهیافت جامعه‌شناختی به عوامل ساختاری - منزلت گروه‌های قومی، انسداد ساخت اجتماعی، فقدان مکانیسم‌های حل اختلافات، در ظهور جنبش‌های قومی تأکید می‌کند. دیدگاه اقتصاد سیاسی به رابطه بین رشد اقتصادی و تنازعات قومی می‌پردازد. در نهایت دیدگاه‌های تلفیقی تلاش کرده‌اند تحلیلی همه جانبه از جنبش‌های قومی ارائه دهند، تا کاستی‌های نظریات پیشین را جبران کنند.

* کارشناس ارشد علوم سیاسی

مقدمه

گروه‌های اقلیت و اکثریت یک جامعه، همواره بر سر مسائلی چون زبان، حقوق، خودمختاری و نمایندگی سیاسی، شرایط فرهنگی، دعاوی ارضی، مهاجرت، سیاست‌های همگون‌سازی، نمادهای ملی مانند سرود ملی و پرچم و معضلات عمومی با یکدیگر در ستیز و چالش هستند. ستیزهای ملی در جهان سوم، همواره تلاش‌هایی را که برای برقراری نهادهای دموکراتیک لیبرال در این کشورها صورت می‌گیرد، عقیم گذاشته است. در کشورهای توسعه‌یافته نیز، مشاجره بر سر موضوعاتی چون؛ حقوق مهاجرین، بومی‌ها و سایر اقلیت‌های فرهنگی و قومی، بسیاری از مفروضات حاکم بر این جوامع را با تردید مواجه کرده است. از زمان پایان جنگ سرد، ستیزهای قومی به یکی از عمده‌ترین منابع ایجاد درگیری و خشونت در سراسر جهان بدل شده است. «تهدید اصلی برای ثبات بین‌المللی و ساختار دولت مدرن، ناشی از ناآرامی قومی در درون دولتهای ملی است که به ویژه با خاتمه جنگ سرد و در نتیجه تضعیف برتری ابرقدرتها تشدید شده است.» (ابوطالبی: ۱۳۷۹، ۱۷۶). پطروس غالی، دبیرکل وقت سازمان ملل نیز در نهم نوامبر ۱۹۹۳ هشدار داد که امنیت جهانی به علت گسترش ستیزهای قومی پس از پایان جنگ سرد در معرض تهدید است. او در گزارش خود اعلام نمود که از پایان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۹۳، حدود ۱۲۷ جنگ رخ داده است که اکثریت آنها مبتنی بر اختلافات قومی بوده است و اکثر جوامع در جغرافیای مختلف جهانی از پیامدهای آن در امان نبوده‌اند (بنی هاشمی: ۱۳۸۲، ۶۶۲).

به نظر می‌رسد از اواسط دهه ۱۹۹۰، ستیزهای مسلحانه قومی رو به کاهش نهاده و گرایش به مذاکره در میان طرفهای درگیر افزایش یافته است. این تغییر استراتژی را می‌توان ناشی از چند عامل مرتبط به هم دانست؛ عواملی چون افزایش ظرفیت‌های دموکراتیک و شیوه‌های مدنی برای پاسخ به چالش‌های ناسیونالیسم قومی توسط گروه‌های اکثریت، از دست دادن پشتیبانی خارجی گروه‌های اقلیت به دلیل الزامات جهانی شدن و تلاش‌های بین‌المللی در پیش‌گیری ساختاری و مداخله بشر دوستانه علیه خشونت‌های قومی، از این جمله هستند (همان، ۶۶۳).

البته نباید فراموش کنیم که تغییر در استراتژی گروه‌های قومی به معنای پایان ستیزهای قومی نخواهد بود. زیرا اغلب مرزهای به ظاهر مقدس سیاسی - جغرافیائی امروز، از لحاظ وحدت و شمول زبانی - فرهنگی، تباری - تاریخی، جغرافیائی و اقتصادی نه تنها جامع و کامل نیستند، بلکه مولد اختلاف و چالش نیز هستند.

تحمیل یک زبان ملی به عنوان تنها زبان رسمی، تبلیغ فرهنگ اکثریت و انکار فرهنگ اقلیت، ترویج یک ایدئولوژی معین و محدودیت‌های قانونی برای اقلیت‌ها در دسترسی به منابع، این چالش‌ها را تقویت کرده و ستیزهای قومی را تداوم می‌دهد.

جنبش قومی به مثابه جنبشی اجتماعی

گی روشه^۱ در کتاب تغییرات اجتماعی، جنبش اجتماعی را سازمانی کاملاً متشکل و مشخص می‌داند که به منظور دفاع و یا گسترش و یا دستیابی به هدف‌های خاصی به گروه‌بندی و تشکل اعضا می‌پردازد (گی روشه: ۱۳۸۴، ۱۲۹). مهم‌ترین ویژگی‌های یک جنبش عبارتند از: استمرار، میزانی از فراگیری جمعیتی و سرزمینی، اهداف مدون، برنامه عملی برای نیل به آن اهداف و ایدئولوژی راهنما.

جنبش‌های قومی به مثابه جنبش‌های اجتماعی به دنبال اهداف زیر هستند:

۱- احیای هویت قومی و انسجام بخشی به جمعیتی خاص با ویژگیهای فرهنگی معین.

۲- دستیابی به نیازها و خواسته‌های مادی و معیشتی مساوی با قوم اکثریت.

اما ویژگی مشترک همه جنبش‌های سیاسی قومی، داعیه حق خودگردانی بیشتر یا استقلال و همچنین نارضایتی از وضعیت موجود است. باور جنبش‌های مذکور مبنی بر اینکه می‌توانند از فاصله گرفتن و جدایی از دولت حاکم بر خود، سود ببرند، معمولاً مبتنی بر نارضایتی آنها از وضع امنیت، موفقیت اقتصادی یا مشارکت سیاسی خود است (گیبیرنا: ۱۳۷۸، ۱۷۰).

بنابراین تا زمانی که گروه قومی، کسب قدرت سیاسی را هدف خویش قرار نداده باشد و تنها با فعالیت‌های اجتماعی خود به طرح اعتراضات و کاستی‌های موجود در ساخت حقوقی، اجتماعی و سیاسی بپردازد به عنوان یک جنبش اجتماعی قابل ارزیابی است. اما هنگامی که این جنبش، کسب قدرت سیاسی و یا مشارکت در آن را هدف گرفت به عنوان جنبشی سیاسی شناسایی می‌شود. در بحث حاضر، هر دو گونه جنبش‌های قومی اجتماعی و سیاسی، هدف بررسی هستند. جنبش‌های قومی به این دلیل که عمدتاً توسط اکثریت حاکم، مشروع شناخته نمی‌شوند به بحران قومی دامن می‌زنند. بحران قومی ناظر بر وضعیتی است که با طرح تقاضاهای قومی و هویتی توسط گروه قومی در یک کشور و عکس‌العمل منفی دولت در قبال آن خواسته‌ها حادث می‌شود. هنگامی که اعضای گروه‌های قومی برای خود هویتی مستقل از دیگر اعضای کشور قائلند و

1- GUY ROCHER

این هویت جمعی مستقل، در تعارض با هویت جمعی دیگران قرار می‌گیرد، بحران قومی شدت می‌گیرد. این هویت جمعی، هم بر خصوصیات همراه با تولد افراد - خصوصیات غیرارادی - و هم بر خصوصیات ارادی که بعداً در تعامل اجتماعی به وجود آمده، مبتنی است. زبان و مذهب خصوصیات همراه تولد هستند و تجربه اجتماعی استثمارشدن یا استثمارگر بودن، محروم بودن یا نبودن، خصوصیات و تجربیاتی است که بعداً اضافه می‌شود و مجموعه این دو، آگاهی قومی را به وجود می‌آورد (رمضان‌زاده: ۱۳۷۷، ۲۲۰-۲۱۹).

نکته مهمی که باید در نظر داشته باشیم، این است که جنبش قومی و بحران قومی پیامد آن حتماً در درون مرزهای یک کشور ملی حادث می‌شود و بحران‌های بین دو کشور همسایه، حتی اگر دلایل قومی داشته باشد، بحران‌های قومی محسوب نمی‌شوند.

نباید فراموش کنیم که جنبش‌های قومی الزاماً خشونت‌آمیز نیستند. جنبش قومی ممکن است کاملاً زیرزمینی عمل کند و راهبردی فرهنگی داشته باشد. در واقع، راهبردهای جنبش قومی طیفی از اعتراضات مدنی تا اقدام مسلحانه را شامل می‌شود. اما در هر حال اغلب جوامع چند قومی با جنبش‌های قومی مواجه هستند و چالش با آنها، بخشی از تاریخ و زندگی سیاسی این کشورها را به خود مشغول کرده است. همچنان که روی بورمن می‌نویسد: «تکوین یا اضمحلال خیلی از دولت‌ها در تاریخ سیاسی جوامع چند قومی و حتی دو قومی، نتیجه کشمکش و ستیزهای قومی است.» (بورمن: بی تا، ۴۸).

مطالبات جنبش‌های قومی

یکی از راه‌های مناسب طبقه‌بندی جنبش‌های قومی، این است که آنها را بر پایه خواست‌هایشان دسته‌بندی کنیم. ارائه یک خواست از سوی گروه قومی، نوعی اثبات وجود و هویت است. بیان خواست‌ها نشان‌دهنده آگاهی آنها به موجودیت خود و شناسایی تفاوت و ناهمگونی‌شان با گروه قومی اکثریت است. جنبش‌های قومی با طرح اهداف خود در داخل کشور، در واقع نظم حقوقی خود را پیشنهاد می‌کنند. در عمل آنها ممکن است نظم حقوقی کشور را با تغییراتی بپذیرند و یا این که آن را یکسره مردود شمارند.

در حالت اول، رهبران جنبش از دولت مستقر می‌خواهند که از فراموشی، انکار، سرکوب و یا تبعیض نسبت به آنان خودداری ورزد. چنین مطالباتی، اغلب با تغییرات و اصلاحاتی، با نظم کلی حقوقی کشورهای دمکراتیک قابل تطبیق بوده و در نتیجه در این کشورها، جنبش‌های قومی عمدتاً راهبردهای فرهنگی اتخاذ می‌کنند. در حالت دوم که جنبش قومی نظم حقوقی کشور را مردود می‌شمارد، چون دولت و اکثریت عمدتاً

چنین خواسته‌ای را رد می‌کنند، جنبش قومی یا شکل زیرزمینی و مخفی‌یافته و یا به اقدامات آشکار مسلحانه مبادرت می‌ورزد.

جنبش‌های قومی، با توجه به خاستگاه جنبش، نوع حکومت مستقر و درجه تمایزی که برای خود قائل هستند، به طور کلی به دنبال احقاق حقوق جمعی خود هستند که به سه دسته متمایز تقسیم می‌شوند:

الف) حقوق خودمختاری ب) حقوق چندقومی ج) حقوق خاص نمایندگی (کیملیکا: ۱۳۸۴، ۷۲).

حقوق خودمختاری، می‌تواند به دو شکل متمایز مطالبه شود. استقلال‌خواهی و خودگردانی. جنبش‌های قومی خواهان استقلال، حاکمیت دولت را در قسمتی از خاک آن نفی می‌کنند و عمدتاً با واکنش شدید دولت‌ها مواجه می‌شوند و در نتیجه مطرح کردن چنین آرمانی با خشونت طرفین توأم می‌شود. در چنین حالتی، هم دولت مستقر و هم جنبش قومی استقلال‌طلب، یکدیگر را به اعمال خشونت و تحمیل آن، متهم می‌کنند. دولت‌ها به دلیل تعهد خود به حفظ یکپارچگی سرزمینی، استقلال‌طلبان را سرکوب می‌کنند و واکنش اینان نیز در اغلب موارد توسل به مبارزه مسلحانه است. به نظر می‌رسد، اعمال خشونت در نهایت خواست هر دو طرف باشد، چون از طرفی خشونت جنبش قومی، اقدامات سرکوبگرانه دولت مرکزی را موجه جلوه می‌دهد و از طرف دیگر، تنها شاخص پیروزی جنبش در برابر دولت‌های غیردمکراتیک این است که دولت حاکم، جنبش مسلحانه را به صورت خطری جدی تلقی کند و با آن مصالحه کند، یا در عمل در مقابل آن تسلیم شود.

فراموش نکنیم که تنها نمونه خواست استقلال‌طلبی بدون خشونت، جنبش استقلال‌طلبی مردم کبک در کاناداست. در کبک و در کانادا به طور کلی، وجود دمکراسی، احزاب گوناگون، بالابودن سطح فرهنگ سیاسی مردم و از همه مهم‌تر پذیرفتن عملی حق تعیین سرنوشت مردم توسط دولت مرکزی کانادا و اعمال آن در قالب رفراندوم عمومی در کبک برای استقلال، مانع از بروز خشونت می‌شود.

جنبش‌های قومی خواهان خودگردانی، به دنبال این هستند که برای اداره امور محلی خود به نوعی قدرت یا به عبارت بهتر، حکومت محلی داشته باشند. این حکومت محلی، در چارچوب دولت‌های فدرال و یا دولت‌های متمرکز با مناطق خودمختار، قابل تحقق است. برخلاف آنچه در بسیاری از کشورهای متمرکز و توسعه نیافته تصور می‌شود، خودمختاری الزاماً راهی به سوی استقلال نیست. تجربه کشورهای فدرال و یا کشورهای غیرفدرالی چون ایتالیا و اسپانیا که مناطق خودگردانی در آنها وجود دارد، نشان می‌دهد که اتخاذ این رویکرد برای مدیریت جوامع قومی در دراز مدت علاوه بر حفظ یکپارچگی سرزمینی، همگرایی ملی و

بین قومی را نیز افزایش می‌دهد. در کشورهای جهان سوم، خواسته‌های خودگردانی با واکنش شدید و خشن دولت‌ها مواجه می‌شود و از آن تعبیر به استقلال خواهی می‌شود. البته در عمل نیز سرکوب و انکار جنبش‌های قومی خودمختاری طلب، آنان را از جامعه ملی بیگانه‌تر کرده و به اتخاذ راهبردهای استقلال طلبانه سوق می‌دهد.

حقوق چند قومی نیز عموماً خواست‌های برابری و فرهنگی را شامل می‌شود. جنبش‌های خواهان برابری، «برای دست‌یابی به رفتاری مشابه با آنچه در مورد اکثریت به کار برده می‌شود مبارزه می‌کنند تا به برابری واقعی یعنی رفتاری ترجیحی و جبران‌کننده عدم برابری دست یابند و این یعنی برابری در حقوق و در عمل.» (خوبروی پاک: ۱۳۸۰، ۱۱۰).

جنبش قومی در این شرایط، خواهان اقدامات مثبت دولت می‌شود، اقداماتی مانند تطبیق قوانین و خدمات عمومی با وضع ویژه قوم. آزادی بیان و اجتماعات، آموزش و انتشار به زبان مادری (قومی)، از جمله خواست‌های برابری خواهانه جنبش می‌باشد. در عمل، چنین آزادی‌ها زمانی مؤثر و هویت‌بخش خواهند بود که شرایط بهره‌برداری از آنها نیز توسط دولت فراهم شود. فراهم کردن زیربنای اقتصادی و اجتماعی و تدوین قوانینی که اعمال این آزادی‌ها را تسهیل کند، از جمله این شرایط می‌باشد. در هر حال جنبش‌های برابری طلب، برابری را در درجه اول برای حفظ هویت فرهنگی خود می‌خواهند، اما گاهی نیاز شدید مردم به داشتن ارتباط با یکدیگر و یا تسهیل روابطشان با نمایندگان گروه حاکم در محل نیز از دلایل ظهور این جنبش‌ها می‌باشد (همان، ۱۱۱).

راهبردهای جنبش قومی

اقدامات فعال دولت در نابودی و انکار هویت مستقل یک اقلیت ملی، موجب تقویت و اشاعه روند بیگانگی از دولت در میان اقلیت می‌شود. اقلیت ملی مورد تهدید، برای دفع سیاست یکسان‌سازی تحمیل شده از سوی دولت، اقدام به طراحی راهبردهای گوناگونی می‌نماید. این استراتژیهای متقابل، نتیجه آگاهی ملی اقلیت بوده و خود، قابلیت افزایش این آگاهی را نیز دارند. انواع راهبردهای اتخاذ شده توسط جنبش‌های قومی را می‌توان ذیل دو عنوان دسته‌بندی کرد: مقاومت فرهنگی (حرکت‌های اعتراضی) و مبارزه مسلحانه (حرکت‌های براندازانه).



- مقاومت فرهنگی

مبارزه فرهنگی به معنای استفاده از تمامی انواع نمادهای هویت اقلیت ملی، به شکل علنی و در محافل عمومی و خصوصی است. این راهبرد، از اقدامات متفرق تا فعالیت‌های تحریک‌کننده و جاذب حمایت گسترده را شامل می‌شود. در سطح خصوصی، خانواده‌ها اقدام به مقاومت می‌کنند و زبان و فرهنگ قومی در محیط خانه آموخته می‌شود و در بسیاری از موارد در گروه‌های بسته‌ای که به وسیله خانواده تشکیل می‌شوند، مورد استفاده قرار می‌گیرند.

«اما چهارگونه اصلی مخالفت در سطح عمومی و علنی را می‌توان چنین برشمرد: «اقدامات سمبولیک»، «اقدامات برهم زننده»، «اقدامات نخبگان» و «اقدامات همبستگی»» (گیبیرنا: ۱۳۷۸، ۱۷۳). اقدام سمبولیک، اقدامی واحد و معمولاً منفرد و مجزا است که گروهی کوچک آن را انجام می‌دهد و هدف اصلی آن، انکار تسلط رژیم ستیگر بر فضای عمومی است. شعار نویسی و برافراشتن پرچم، از جمله این اقدامات هستند. اقدام سمبولیک معمولاً در خیابان‌ها انجام می‌شوند. اقدامات برهم‌زننده، اقداماتی است که حسب مورد، به وسیله گروهی کوچک در حین برگزاری مراسم عمومی صورت می‌گیرد. هدف این اقدامات برهم زدن شعائر و مراسم و مناسبت‌هایی است که دقیقاً با هدف تأکید بر تحقق سیاست یکسان‌سازی و کنترل برپا می‌شوند. اقدامات برهم‌زننده، دو کارکرد دارند. از یکسو، متوجه کسانی است که در این مراسم و مناسبت‌ها شرکت می‌جویند. از سوی دیگر، در صدد جلب توجه ناظران خارجی از قبیل رسانه‌های بین‌المللی، یا نمایندگان و سفیرای خارجی می‌باشد. منظور از اقدامات نخبگان، عملکرد یک گروه روشنفکر کوچک اما فعال می‌باشد. هدف این گروه، حفظ و در صورت امکان، توسعه فرهنگ اقلیت خود، در سطحی بالاست. جنبش‌های قومی، از تمامی پیمان‌شکنی‌های ممکن به منظور توسعه فعالانه مقاومت‌شان بهره می‌جویند. هنگامی که فرآیند آگاهی ملی از جانب نخبگان به سوی توده‌ها جاری و ساری گردد، میزان اقدامات همبستگی افزایش می‌یابد. منظور از اقدام همبستگی، اقدامی است که معمولاً به وسیله گروه کوچکی از نخبگان تدارک دیده شده است. اما هدف این نخبگان، بسیج تعداد بیشتری از مردم، برای نیل به مشارکت توده‌ای است. هدف از انجام اقدام همبستگی، نمایش قدرت اقلیت ملی، از طریق تأکید بر تقاضاهایی خاص و ابراز اینکه تقاضاهای مزبور از حمایت عمومی گسترده برخوردار و لذا غیرقابل انکار هستند، می‌باشد. در اقدامات همبستگی، بر خلاف دو مورد اول، تغییری بنیادین در عرصه عمل ایجاد می‌شود (همان، ۱۷۵-۱۷۳).

- مبارزه مسلحانه

قیام مسلحانه، تلاشی آگاهانه برای بی‌ثبات کردن و حتی ساقط کردن خود حکومت است. حق تعیین سرنوشت، استقلال کامل و حتی خودمختاری و طلب فدرالیسم، غالباً امری ممنوع تلقی می‌شود. هنگامی که جنبش‌های قومی و گروه‌های سازمان‌یافته حامل آنها، نمی‌توانند بر سر ترتیبات جدید قانونی (فدرالیسم یا خودمختاری منطقه‌ای) با دولت مرکزی به توافق برسند و یا به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز کسب استقلال کنند، مقاومت فرهنگی به تنهایی ناکارآمد جلوه می‌کند. در این شرایط، مبارزه مسلحانه به عنوان تنها راه جایگزین، برای رسیدن به هدف مطرح می‌شود. مبارزه مسلحانه، عموماً واکنشی است در مقابل سرکوب و فشار دولت. این مبارزه می‌تواند دارای ماهیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و در نهایت نظامی باشد. قدرت و امکانات هر اقلیت، تعیین‌کننده اصلی شدت عکس‌العمل آن اقلیت است. اقلیت ملی که تصمیم به استفاده از زور برای تغییر موقعیت خود گرفته است، با توجه به شرایط، از دو راه موجود استفاده می‌کند: «جنگ تمام عیار» و «حملات هدف».

اصطلاح حملات هدف، به حملاتی اطلاق می‌شود که علیه اهداف معین و حائز ارزش برای دولت، سازماندهی می‌شوند. حملات هدف درصدد توجه رسانه‌های بین‌المللی و ملی بوده و هدف از آن نشان دادن آسیب‌پذیری دولت و تحت فشار قرار دادن آن جهت پذیرش خواسته‌های گروه قومی است. جنگ تمام عیار، جنگ داخلی میان جنبش قومی مسلح و دولت مرکزی است. در این حالت شبه نظامیان اقلیت در قالب ارتش آزادی‌بخش، رودرروی نیروهای نظامی دولتی قرار می‌گیرند (همان، ۱۷۶-۱۷۵).

بدون مداخله خارجی، غلبه جنبش قومی و کسب استقلال، بعید به نظر می‌رسد، مگر اینکه دولت مربوطه بی‌نیازت ضعیف باشد. کنترل قسمت‌های خاصی از خاک، در جنگ تمام عیار از اهمیت اساسی برخوردار است. این جنگ‌ها، تقریباً همیشه متضمن حملات از پیش برنامه‌ریزی شده و سیستماتیک علیه غیرنظامیان طرف مقابل هستند. البته اغلب حملات علیه غیرنظامیان، توسط نیروهای مسلح دولتی و به منظور اجرای سیاست زمین سوخته و نابودی پایگاه‌های محلی جنبش قومی، صورت می‌گیرد. عراق و یوگسلاوی سابق، نمونه‌های روشنی از کشتار عمومی و اقدام نظامی علیه غیرنظامیان اقلیت‌های ملی توسط دولت مرکزی و سودان و پرو، نمونه‌هایی از کشتار غیرنظامیان توسط جنبش‌های قومی می‌باشند.



نظریه‌های جنبش قومی

ظهور جنبش‌های قومی به طور کلی مستلزم وجود برخی از شرایط ذهنی و عینی در جامعه هستند. «احساس محرومیت نسبی یا درک و آگاهی از تبعیضات قومی، وجود پیش‌داوریها و عقاید تعصب‌آمیز قومی و قوم‌مداری از پیش‌شرطهای مهم ذهنی بروز جنبش‌های قومی هستند» (بی‌نا، بی‌تا، ۶۳). از مهمترین شرایط عینی برای ظهور جنبش‌های قومی؛ محرومیت، نابرابری و تبعیض قومی در ابعاد چهارگانه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی است، که به عنوان زمینه نارضایتی، وقتی با پیدایش سازمان و آگاهی در سطح یک قوم همراه گردد، زمینه عمل سیاسی را در نزد قوم فراهم می‌آورد.

نظریه جان‌تان‌ترنر، از جمله نظریات جامعه‌شناختی است که ستیز قومی را شامل یک فراگرد نه مرحله‌ای می‌داند که بین مراحل مختلف آن نیز روابط متقابلی وجود دارد. این فراگرد نه مرحله‌ای به صورت خلاصه چنین است:

- ۱- نظام اجتماعی سیاسی از چندین گروه قومی به هم پیوسته ساخته شده است.
- ۲- توزیع ناعادلانه‌ای از منابع کمیاب و ارزشمند در میان گروه‌های قومی وجود دارد.
- ۳- تردید گروه‌های قومی که سهم متناسبی از منابع را به دست نیاورده‌اند، درباره مشروعیت نظام آغاز می‌شود (ترنر این تردید را منوط به احساس گروه قومی در خصوص منع تحرک اجتماعی عمودی برای آنها و یا عدم دریافت پاداش‌های اجتماعی متناسب توسط ایشان می‌داند)
- ۴- قوم محروم از منابع کمیاب، به این واقعیت آگاه می‌شوند که منافع‌شان تنها از طریق دگرگون کردن نظام تخصیص منابع، تأمین خواهد شد.
- ۵- آنهایی که محروم مانده‌اند، از نظر عاطفی برانگیخته می‌شوند.
- ۶- این برانگیختگی عاطفی، جنبه دوره‌ای دارد و غالباً بی‌سازمان به نظر می‌رسد و به گونه انفجارهای سرخوردگی تجلی می‌یابد (اقدامات سمبلیک و برهم زنده).
- ۷- گروه قومی درگیر در ستیز، بیش از پیش آن را جدی می‌گیرد و درگیری عاطفی بیشتری با آن پیدا می‌کند.
- ۸- کوشش‌های بیشتری انجام می‌گیرد تا قومیت محروم درگیر ستیز، سازمان یابد.
- ۹- سرانجام، ستیز علنی با درجات متفاوت، خشونت میان جنبش قومی (سازمان حامل آن) و اکثریت

(حکومت مرکزی) پیش می‌آید. درجه خشونت به عوامل مختلفی همچون سازماندهی جنبش قومی و توانایی حکومت مرکزی برای سرکوب یا بازتخصیص منابع بستگی دارد (همان، ۶۵-۶۴).
 نظریات اصلی بسیج قومی که به دلایل و زمینه شکل‌گیری جنبشهای قومی می‌پردازند را می‌توان در پنج گروه عمده، تقسیم‌بندی کرد:

۱- نظریات مبتنی بر رهیافت‌های سیاسی

۲- نظریات مبتنی بر رهیافت‌های جامعه‌شناختی

۳- نظریات مبتنی بر رهیافت‌های روانشناسی اجتماعی

۴- نظریات مبتنی بر رهیافت‌های اقتصاد سیاسی

۵- نظریات تلفیقی و بین‌پارادایمی

نظریات سیاسی جنبش قومی

از مجموع نظریات سیاسی بسیج قومی، به چهار نظریه مهم می‌توان اشاره کرد: تضعیف‌الگوی دولت-ملت، دولت و کثرت‌گرایی فرهنگی، رقابت‌نخبگان و مدرنیسم و نوسازی.

تضعیف‌الگوی دولت-ملت: دولت-ملت به عنوان مهمترین واحد بررسی در نظام جهانی، مدتهاست که از سوی گروه‌ها و نیروهای مختلف مورد چالش واقع شده است. ناتوانی این واحد در برآورده ساختن حداقل تقاضاها و نیازها، بسترساز و تشدیدکننده منازعات قومی گردیده است. در رابطه با تضعیف‌الگوی دولت-ملت، با دو دسته نظریه‌پردازی مواجه می‌شویم. نظریه‌پردازیهای دسته اول، ناتوانی دولت‌های ملی در انجام تکالیف قانونی خود و نیز در پاسخگویی به تقاضاهای رو به رشد را، عامل افول این الگو و رشد گروه‌های قومی می‌دانند که با شعار برآورده ساختن این نیازها و انجام به تکالیف مورد نظر، جایگزین قدرت دولت ملی می‌شوند. نظریه‌پردازیهای دسته دوم، معطوف به طرح مباحثی است که نهایتاً تضعیف دولت ملی را مورد توجه قرار می‌دهد این نظریه به طیف وسیعی از مباحث، همچون؛ حرکت از سمت هویت سیاسی به سمت هویت فرهنگی، کاهش حاکمیت دولت‌ها و افزایش قدرت نیروهای فراملی و فروملی می‌پردازد (مقصودی: ۱۳۸۰، ۳۲-۳۱).

مایکل شادسن^۱ علاوه بر نقش «دولت‌های درون حکومت»^۲ اقتصاد جهانی، شرکت‌های فراملیتی و نظام

1- Michael Schudson

2- Supra- State



ارتباطات را عامل مستقیم کاهش اقتدار دولت‌های ملی ارزیابی نموده و معتقد است، دولت ملی نه تنها در برابر «دولت‌های درون دولت»، بلکه در برابر شرکت‌های فراملیتی نیز، ممکن است، عرصه را ترک کند (شادسن: ۱۳۷۷، ۷۸۵-۷۸۴).

ساموئل هانتینگتون^۱ معتقد است با توجه به جریان شکست و از هم پاشیده شدن دولت-ملت به عنوان واحد اصلی در روابط بین‌الملل، رشد فزاینده گرایش‌ها و جنبش‌های ناسیونالیستی و فرقه‌گرایی در بین ملت‌ها، شمار رو به ازدیاد درگیری‌های قومی و نیز تکثیر سلاح‌های مخرب، جایگزینی تمدن‌ها با واحدهای همگون‌تر دولت-ملت، امری مسلم می‌باشد (هانتینگتون: ۱۳۷۴، ۱۱۲-۱۱۱).

کومار روپزینگه^۲، یکپارچه‌سازی و دولت‌سازی را از سوی انواع جنبش‌های اجتماعی و قومی، در چالش می‌بیند. او در تشریح مشکلات و موانع تحکیم قدرت دولت‌ها در آینده به این دلایل استناد می‌کند: ۱- مفهوم حاکمیت به تدریج در حال از بین رفتن است. ۲- دولت یکپارچه، به وسیله نیروهای فروملی تحت چالش قرار دارد. ۳- خشونت دیگر در انحصار دولت نیست و طیف وسیعی از نیروهای فراملی و حتی فروملی قادرند به سلاح مجهز شوند و از آن بهره بجویند (مقصودی: ۱۳۸۰، ۳۴).

در واقع، به نظر می‌رسد که ارتباط بین ملت (مفهومی قومی) و دولت (موجودیت قانونی) بسیار گسسته و مبهم شده است. در نتیجه، ملی‌گرایی قومی به عنوان حق مردمی که احساس می‌کنند، ملیت مشترکی دارند و خواستار دولتی هستند که ملیت آنها را تحقق بخشد، اکنون به فلسفه بارز اقوام فاقد دولت تبدیل شده است.

دولت و کثرت‌گرایی فرهنگی: این نظریه به طور مشخص به نقش دولت در شکل‌گیری هویت قومی و بسیج سیاسی آن می‌پردازد. جوزف فورنیوال^۳ و ام. جی، اسمیت^۴ بر اساس رهیافت کثرت‌گرایی فرهنگی، استدلال می‌کنند که دولت، ابزار آشکار اعمال قدرت و سلطه سیاسی است. به نظر آنها در جامعه کثرت‌گرا، دولت ابزاری است اساسی که از طریق آن یک گروه برگروه‌های دیگر در جامعه اعمال سلطه می‌کند. به این ترتیب، دولت به عنوان یک متغیر مستقل، گروه‌های قومی در حال کشمکش را تحت کنترل می‌گیرد و آنها را شکل می‌دهد (احمدی: ۱۳۷۷، ۱۶۲).

فورنیوال و اسمیت، جامعه کثرت‌گرا را نوعی نظم اجتماعی می‌دانند که در برگرفته گروه‌هایی متفاوت از

1- Samuel. Huntington

2- Kumar rupesinghe

3- J.Furnivall

4- M. G. Smith

نظر فرهنگی است، گروه‌هایی که در یک واحد سیاسی در کنار هم زندگی می‌کنند، اما در یکدیگر ادغام نمی‌شوند. یک گروه فرهنگی قدرت را در انحصار می‌گیرد و با کنترل دستگاه دولت بر سایر گروه‌های فرهنگی اعمال قدرت می‌کند. این رهیافت، دولت را ابزار سلطه می‌داند و این احتمال را که دولت می‌تواند خود از گروه‌های قومی مستقل باشد، چندان مد نظر قرار نمی‌دهد؛ حالتی که منشاء درگیری مداوم گروه‌های قومی برای دست‌یابی به دولت می‌شود.

رقابت نخبگان؛ نظریه‌پردازانی چون آنتونی اسمیت و پل براس، نقش نخبگان را در جنبش‌های ناسیونالیستی مهم و حیاتی ارزیابی کرده‌اند. اسمیت به نقش روشنفکران بومی اشاره می‌کند که با زبان و فرهنگ قوم اکثریت یا غالب، آشنایی دارند. به نظر او گسترش دامنه کنترل دولت بر اقوام پیرامونی و گرایش روزافزون دولت به همگون‌سازی، باعث واکنش گروه‌های هدف شده است و شرایط لازم را برای بسیج توده‌ای آنها توسط نخبگان قومی (روشنفکران علمی^۱) فراهم آورده است (اوزکریمی: ۱۳۸۳، ۱۵۴). براس، ناسیونالیسم و جنبش ناسیونالیستی را همچون هر ابزارانگار دیگری، پدیده‌ی مربوط به نخبگان می‌داند که می‌تواند در هر زمانی، حتی در مراحل اولیه دگرگونی قومی ظاهر شود. به نظر براس، نخبگان قومی با استفاده از میراث فرهنگی و منابع جامعه، هویت قومی را شکل می‌دهند و در صورت لزوم، برای نیل به قدرت سیاسی بین گروه‌های قومی شکاف ایجاد می‌کنند.

براس، موفقیت جنبش ناسیونالیستی را وابسته به سه عامل می‌داند: وجود و تعقیب راهبردهای سازمان‌های سیاسی ناسیونالیست، ماهیت حکومتی در مقابل ماهیت گروه قومی، و اوضاع و احوال سیاسی کلی. او در خصوص سازمان سیاسی پنج نکته را یادآور می‌کند و سازمان‌هایی را موفق می‌داند که اولاً منابع جامعه را در اختیار دارند، ثانیاً خود را با کل جامعه بازشناسی می‌کنند، ثالثاً هویت گروه‌های تحت زعامت خود را شکل می‌دهند، رابعاً تداوم دارند و تحولات در رهبری را پشت سر می‌گذارند و در نهایت، در موضع نمایندگی منافع گروه قومی در مقابل رقیبان غالب باشد.

براس خط‌مشی‌های حکومتی را طیفی متنوع از افراطی‌ترین اشکال سرکوب تا سیاست‌های کثرت‌گرایی می‌داند. او سه وجه از اوضاع سیاسی را حائز اهمیت می‌داند: احتمال ائتلاف مجدد نیروهای سیاسی و اجتماعی، تمایل نخبگان گروه‌های قومی مسلط برای مشارکت در قدرت با رهبران گروه‌های قومی خواهان

قدرت و فراهم بودن بالقوه عرصه‌های سیاسی دیگر (همان: ۱۴۳-۱۴۱). همچنین او در مقایسه با ابزارگرایان افراطی، در تحلیل خود به تأثیر اشکال فرهنگی، باورها و ویژگیهای گروهی قومی نیز بها می‌دهد و اقدامات نخبگان را مقید به سنت‌ها و ارزش‌های گروه قومی می‌داند.

مدرنیسم و نوسازی: نظریات متأثر از نوسازی، همه بر این باور بودند که مدرنیسم و گسترش روزافزون ارتباطات و رسانه‌های جمعی، رفتارهای سنتی و باورهای قومی را منسوخ کرده و با ایجاد تعلقات جدید ملی و شهروندی، جوامع متجانس‌تری ایجاد خواهد کرد. بر این اساس، مدرنیزاسیون و همگون‌سازی اقوام در زمینه «ملت‌سازی»، گروه‌های قومی و جنبش‌های قومی را از بین می‌برد. اما رویدادهای سالهای اخیر این دیدگاه را با چالش جدی مواجه ساخت.

پارمینگ^۱ و چونگ^۲ به تأثیر توأمان مدرنیزاسیون بر هویت-احیای هویت قومی و از بین رفتن آن- اشاره کرده‌اند. از نظر آنها، مدرنیزاسیون دارای عناصری است که از یک طرف باعث تقویت قومیت می‌شود، چرا که در پی شکل‌گیری احساس بیگانگی و بی‌ریشگی ناشی از مدرنیزاسیون، افراد در جستجوی یافتن تعلقات شخصی به قومیت پناه می‌آورند، و از طرف دیگر توسعه شهرنشینی، افزایش سطح سواد و گسترش شبکه ارتباطی بین جوامع، باعث تضعیف تعلقات فراملی شده و منجر به شکل‌گیری ملتی همگون می‌شود.

لیج‌فارت^۳ استدلال می‌کند که مدرنیزاسیون تنها ممکن است در مراحل ابتدایی پیشرفت، اثرات منفی بر تعلقات قومی بگذارد. او در بررسی دلایل احیای قومیت در تاریخ جدید اروپا به پنج ویژگی مدرنیزاسیون اشاره می‌کند: بر اساس ویژگی موازنه تعادل-ادغام^۴، اگر مدرنیزاسیون منجر به افزایش سریع میزان ارتباطات و تعاملات اجتماعی در میان گروه‌های مختلف شود. احتمال بروز خصومت و درگیری، بسیار بیشتر از پیدایش درک متقابل می‌باشد. چون افراد قادر به وفق دادن خود با تغییرات شدید نیستند و برای حفظ خویش از انزوا به هویت قومی پناه می‌آورند. ویژگی دوم، تغییر رابطه قدرت بین گروه‌های قومی است که بر اساس آن تغییر موقعیت اجتماعی قومی خاص موجب وخامت یافتن نزاع اجتماعی از طریق افزایش و تشدید شکاف‌های اجتماعی موجود می‌شود. ویژگی سوم، سیر نزولی جایگزینی منازعه قومی است که ناظر به از دست دادن اهمیت شکاف افقی اجتماعی-اقتصادی و افزایش احتمال بروز منازعه در طول شکاف قومی است. بر اساس

1- Ton Parming

2- Yan Cheung

3- Arend Lijphart

4- Transaction- Integration

ویژگی چهارم، یعنی پایان ایدئولوژی، در پی کمرنگ شدن اهمیت نزاع‌های ایدئولوژیک، ما شاهد پیدایش مجدد نزاع‌های قومی در سال‌های اخیر خواهیم بود. ویژگی آخر، موج جدید دمکراتیک کردن در کشورهای جهان سوم است که با ترغیب توده مردم به مشارکت، مطالبات و احساسات قومی را تقویت کرده است (Ramezanzade: 1996, 21).

به این ترتیب، به نظر می‌رسد تصور اولیه که مدرنیزاسیون را عامل کاهش تنش قومی می‌دانست، صحیح نبوده و نیل به اتحاد و ادغام فرهنگی و هویتی مناطق تحت حکومت یک دولت، از طریق مدرنیزاسیون، غیرممکن باشد.

نظریات جامعه‌شناختی جنبش قومی

در رهیافت جامعه‌شناختی در ظهور جنبش‌های قومی، به عواملی همچون منزلت متفاوت اجتماعی گروه‌های قومی در جامعه، محرومیت عینی و آگاهی از این محرومیت، تصلب ساخت اجتماعی در ممانعت از بهره‌مندی گروه‌های قومی از منابع کمیاب، و فقدان مجاری و کانال‌های حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات اجتماعی و قومی اشاره شده است. تمام این موارد را می‌توان ذیل عنوان «ساخت نابرابر اجتماعی»، به عنوان مهم‌ترین بستر ظهور جنبش‌های قومی، قرار داد (مقصودی: ۱۳۸۰، ۲۲۳).

روگوسکی^۱، ادعا می‌کند که گرایش به سوی اقدام جمعی مبتنی بر قومیت، با توجه به چگونگی ساختار روابط بین قومی تفاوت می‌کند. ماهیت روابط بین قومی یا بر اساس تقسیم فرهنگی کار (نظام رتبه‌بندی)، یا ساختار محکم جوامع قومی موازی (یکدست) شکل گرفته است. در نوع اول، میزان بالایی از تحرک اجتماعی به طور مؤثری وابسته به پذیرفتن شکلی فرهنگ گروه قومی فرادست است. کم و کیف این همسانی، بستگی به انعطاف گروه قومی فرادست و توانایی گریز تطابق جویان از مجازات گروه قومی فرودست دارد. این امر نیز به نوبه خود، معمولاً بستگی به میزان استحکام شاخصه‌هایی دارد که گروه فرادست را از گروه فرودست تمییز می‌دهد. قومیت، افراد تطابق‌جو را به پیگیری مسئله بسیج گروه قومی‌شان متمایل می‌سازد، و آنان را از تعقیب هدف همانندسازی خود با گروه قومی مسلط باز می‌دارد. از آن طرف، مقاومت گروه قومی مسلط در برابر تطابق‌جوها، گروه فرودست را دارای کادری متبحر در قسمت رهبری خواهد کرد که انگیزه قوی برای سازماندهی جنبش قومی خواهند داشت تا تحولی پایدار در تقسیم کار فرهنگی ایجاد کنند. (میسون: ۱۳۷۷،

۱۴۲). در چنین شرایطی، نخبگان گروه قومی فرودست با وعده کسب مقام رهبری در نظم اجتماعی نوین پس از پیروزی جنبش، متشکل می‌شوند؛ و سپس توده‌های گروه تحت سلطه نیز از طریق فعالیت سازمانی این نخبگان مشتاق، سازمان می‌یابند. پس قومیت در پیشبرد جنبش، نقش جذب متحدان بالقوه و شناسایی و مجازات رقبا و خائنین را ایفا می‌کند (همان، ۱۴۳).

پینارد^۱ نیز معتقد است، تغییر شکل جنبش قومی از بالقوه به مرحله عملی، ناشی از شدت یا درجه‌ای از قشربندی ساختاری یک گروه قومی و تشکیلات داخلی قومی است. پینارد، شاخصه‌های لازم برای ظهور جنبش قومی را چنین برمی‌شمارد: محرک‌های داخلی و خارجی (اقتصاد اجتماعی، موقعیت قومی)، عوامل ساختاری، موضع عقیدتی (عوامل ذهنی)، منابع اقتصادی و اجتماعی، آزادی‌های اساسی و تلاش نخبگان قومی (امیراحمدی، ۱۳۷۴، ۳۹).

رهیافت‌های روان‌شناختی اجتماعی جنبش قومی

دو نظریه «بحران هویت» و «محروریت نسبی»، نظریات مبتنی بر روان‌شناسی اجتماعی هستند که به تحلیل جنبش‌های قومی پرداخته‌اند.

بحران هویت؛ الگوی اصلی تحلیل روان‌شناختی جنبش‌های اجتماعی، مدل روح جمعی گوستا اولوبن است. وی معتقد است در حرکت جمعی، فرد در توده‌ها ذوب می‌شود و هویت فردی او در هویت جمعی حل می‌گردد و بدین ترتیب هویت جدیدی و روح نوینی که همان روح جمعی است، پدید می‌آید. در چنین حالتی اگر حرکت جمعی برخاسته از شکاف‌هایی باشد که قدرت بسیج بالایی دارند، جنبش می‌تواند به آسانی به خشونت کشیده شود (ایوبی: ۱۳۷۷، ۳۳). به نظر می‌رسد که شکاف‌های هویتی قومی می‌توانند زمینه بسیار مساعدی برای تحرکات جمعی خشن فراهم کنند و در صورتی که نظام سیاسی، سیاست‌های مناسبی را اتخاذ نکند، خواسته‌های هویتی به راحتی بدل به جنبش‌های اجتماعی می‌گردند.

دویچ^۲ و واینر^۳ با استفاده از مفهوم «بحران هویت» به تبیین حرکت‌های قومی پرداخته‌اند و آن را متغیر توضیح‌دهنده تحرکاتی دانسته‌اند که غالباً نظام‌گریز و خشن هستند. آنها معتقدند که تمسک به تاریخ جمعی، زبان و فرهنگ و گذشته مشترک می‌تواند نوعی پیوند و همبستگی جمعی را به وجود آورد که در مقابل دیگر

1- R. Pynard
2- Karl Deutsche
3- R. Weiner

اجتماعات، هویتی مستقل می‌یابد. در صورتی که نظام سیاسی این هویت را مورد تهدید قرار دهد، گروه قومی برای احیای این هویت جنبش قومی غالباً خشن خود را سامان می‌دهد (همان، ۳۴).

نمادپردازان قومی نیز معتقدند، «تاریخ قومی ذهنی» همچنان که هویت ما را شکل می‌دهد به تعیین اهداف و سرنوشت جمعی ما نیز یاری می‌رساند. مثلاً اسمیت معتقد است که ریشه جنبش‌های قومی در نیاز به ایجاد جوامع قومی برای کسب هویت جمعی قوم (گذشته اجتماعی، سنت‌های فرهنگی و سیاسی، خاطرات، اساطیر و نهادهای تاریخی مشترک) و همبستگی ملی نهفته است (اوزکریملی: ۱۳۸۳، ۱۵۴-۱۵۲). در بسیاری از موارد نیز، تلاش مقامات دولتی برای ایجاد هویت ملی متجانس، از سوی گروه‌های هدف، سرکوب یا حتی قوم‌کشی و نسل‌کشی تلقی شده است و آنان در مقابل به مقاومت توده‌ای یا سازماندهی جنبش‌های قومی متوسل شده‌اند.

تئوری بحران هویت ما را به این نتیجه می‌رساند که تحرک قومی و سازماندهی جنبش‌های قومی، بیش از هر چیز محصول شکاف هویتی است که بین مرکز و پیرامون، و به دلیل سیاست‌های متخذه از سوی مرکز ایجاد می‌شود. شکاف بین مرکز و پیرامون در صورتی هویتی است که پیوند با دولت، در تعارض با پیوند قومی قرار گیرد و فرد احساس کند که پیوند به دولت با هویت قومی او در تضاد است. در چنین وضعیتی گروه‌های قومی برای دفاع از هویت قومی خود، گرد هم می‌آیند و در جنبش‌ها و تحولاتی که به نام قومیت صورت می‌گیرد، شرکت می‌کنند. با توجه به اینکه تقاضای احیای هویت قومی نیز کمتر قابل مذاکره است، جنبش‌های مبتنی بر آن، می‌تواند به آسانی به سوی معارضة با کل نظام سیاسی سوق یابد و تغییر آن را هدف قرار دهد. فراموش نکنیم که چنین جنبش‌هایی از آنجا که فراطبقاتی هستند، به آسانی قشرهای مختلف اجتماعی یک قوم را بسیج کرده و مبدل به جنبش‌های قومی فراگیر می‌شوند.

محرومیت نسبی؛ البوت ارونسون، محرومیت را از جمله ناکامی‌هایی می‌داند که می‌تواند موجب بروز خشونت گردد. البته او نه صرف محرومیت بلکه محرومیت نسبی را که از مقایسه وضع خود با دیگران حاصل می‌شود عامل بروز ناآرامی‌ها و انقلابات می‌داند (ارونسون: ۱۳۷۵، ۱۷۰).

تدرابرت گر^۲ نیز نظریه محرومیت نسبی را برای تحلیل بسیج قومی به کار می‌برد. برابر با نظریه گر،

1- Subjective ethno- history

2- Tod Robert Gurr



نابرابری‌ها و شکاف عمیق میان اقلیت و اکثریت در یک جامعه، باعث ایجاد و افزایش تنش میان آنها می‌شود و ستیزهای قومی نیز غالباً حول میزان سهم گروه‌ها از منابع ملی شکل می‌گیرد (خضرزاده: ۱۳۸۳، ۱۹۱). در نظریه «گر»، محرومیت نسبی یعنی تلقی بازیگران از اختلاف میان انتظارات ارزشی، یا کالاها، امکانات و خدماتی که مردم در زندگی خود را مستحق آن می‌دانند و قابلیت‌های موجود در محیط اجتماعی و فیزیکی که در پاسخ‌گویی به این انتظارات موجود است. به بیان دیگر، تفاوت بین آنچه مستحق آن هستیم و آنچه عملاً می‌توانیم کسب کنیم.

وی از یک طبقه‌بندی سه‌وجهی شامل ارزش‌های رفاهی، ارزش‌های مربوط به قدرت و ارزش‌های بین‌الاشخاصی استفاده می‌کند و معتقد است که محرومیت در آنها باعث برانگیخته شدن ناسیونالیسم قومی در دولت‌های چندقومیتی می‌شود. او تأکید می‌کند که حتی شدت و عکس‌العمل خشن اقلیت‌ها شدیداً تحت تأثیر میزان محرومیت درک شده از طرف آنهاست (همان، ۲۹).

به نظر گر، بسته به شدت پای‌بندی به ارزش مورد توقع، مشروع دانستن محرومیت، فرصت‌های بدیل ممنوع شده و دفعات محرومیت، احساس محرومیت نسبی، به نارضایتی و خشم منجر می‌شود. اگر زمینه‌های تسهیل‌کننده، مانند توجیه‌های هنجاری و فایده‌ای خشونت و پشتیبانی گروهی، قوی‌تر از زمینه‌های اجتماعی کنترل‌کننده مانند کیفر و جابه‌جایی، عمل کنند، احتمالاً خشم به خشونت مدنی در قالب جنبش‌های اجتماعی می‌انجامد. بسته به میزان نارضایتی بین خواص و عوام، و کم و یا زیاد بودن آن، نوع خشونت متفاوتی اعم از آشوب، توطئه و جنگ داخلی بروز می‌کند (حسینی: ۱۳۷۵، ۲۳۷).

گر، به طور کلی ارتباط مستقیمی بین سیاست دولت، محرومیت قومی و سطوح منازعه قومی می‌بیند. او معتقد است در بسیاری از حکومت‌های دمکراتیک که روابط قومی، تابعی از سیاست دمکراتیک و کثرت‌گرایی نظام سیاسی است، اعتراضات، ستیزها و جنبش‌های احیای حقوق قومی، بسیار محدود و کم‌شمار شده‌اند.

رهیافت‌های اقتصاد سیاسی جنبش قومی

نظریات اقتصادی مرتبط با جنبش قومی را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: اولین دیدگاه این است که رشد اقتصادی، راه را برای مهار و سازماندهی ستیزهای گروهی هموار می‌سازد. بر اساس استدلال این گروه، با رشد اقتصاد، سهم اقتصادی افراد و گروه‌ها در جامعه افزایش می‌یابد و در نتیجه امکان بیشتری برای حل و فصل منازعات و ایجاد سازگاری بین گروه‌های اجتماعی به وجود می‌آید (Ramezanzade: 1996, 24).

دومین دیدگاه استدلال می‌کند که رشد اقتصادی به خصوص، در کوتاه‌مدت امکان بروز منازعه قومی را افزایش داده و به آن شدت می‌بخشد. بر این اساس هر چند با بهبود شرایط اقتصادی، وضعیت افراد و گروه‌ها نسبت به گذشته بهبود می‌یابد، ولی مسئله اصلی بر سر مقایسه شرایط و موقعیت فعلی گروه‌ها با یکدیگر است. زمانی که این احساس محرومیت با حدود و مرزهای قومی موجود در جوامع تفکیک شده توأم می‌گردد، منشاء آشوب‌های قومی از هر دو سو می‌شود. بر طبق سومین دیدگاه هیچ ارتباطی بین رشد اقتصادی و ستیز قومی وجود ندارد. ستیزهای قومی از این منظر فاقد شالوده اقتصادی بوده و اساساً پدیده‌های سیاسی و فرهنگی هستند (Ibid, 25).

از میان مجموع نظریات اقتصادی جنبش قومی، در اینجا به بررسی سه نظریه؛ رقابت بر سر منابع، گزینش عقلانی و استعمار داخلی به عنوان برجسته‌ترین نظریات این حوزه می‌پردازیم.

رقابت بر سر منابع: بر اساس این رهیافت، گروه‌های قومی ادغام شده در چارچوب یک دولت-ملت خاص، درگیر رقابتی جدی بر سر منابع- به ویژه مشاغل دولتی- می‌گردند که انگیزه کشمکش بین قومی را به وجود می‌آورد. جنبش و تحرک گروهی زمانی شکل می‌گیرد که امتیازات معینی وجود داشته باشد که با تکیه بر علائق گروهی بتوان برای کسب آنها با دیگر گروه‌ها رقابت کرد. محدودیت منابع و امتیازات موجود باعث افزایش رقابت گروه‌ها می‌گردد. در جوامع چندقومی که گروه‌های فعال حول شکاف قومی شکل گرفته‌اند، این رقابت گروهی به رقابت قومی تبدیل می‌شود که در نهایت منجر به ظهور جنبش‌های قومی می‌شود.

به گفته گلنزر و موینیهان، گروه‌های قومی به میزان بی‌سابقه‌ای به عنوان وسایل تجلی و پیشبرد منافع اقتصادی و سیاسی ظهور می‌کنند. آنها معتقدند که با ظهور دولت رفاهی و گرایش کلی دستگاه دولتی به ایفای نقش داور در رقابت‌های اقتصادی و سیاسی، قومیت به عنوان عامل تأمین و گسترش منافع مادی کاربرد گسترده راهبردی پیدا کرد (احمدی: ۱۳۷۸، ۱۵۵).

سیاسی شدن قومیت طبق این نظریه، تنها زمانی ممکن خواهد بود که تقسیم کار فرهنگی وجود نداشته باشد و نابرابریهای گروهی اراده شده از بین بروند. در یک نظام یکدست، رقابت قومی در زمانی که افراد مختلف در حال رقابت بر سر منافع یکسانی هستند پدیدار می‌شود. گسترش بازار نیروی کار عقلانی در اثر نوسازی، انواع علائقی را که منجر به تحریک و تهییج اعضاء یک گروه قومی برای انجام هر چه بیشتر می‌شوند، حفظ می‌کند، و در نتیجه گروه قومی مذکور را به عنوان یک کانال سازمانی در جهت انجام اقدام جمعی مطرح



می‌سازد (میسون: ۱۳۷۷، ۱۳۹۰).

سوزان اولزاک^۱ نیز معتقد است، اقدام جمعی قومی زمانی روی می‌دهد که دو گروه قومی یا بیشتر بر سر منابعی با ارزش یکسان با یکدیگر رقابت کنند. ستیز قومی نیز زمانی به وجود می‌آید که گروه‌های قومی سعی دارند بر سایر گروه‌های قومی اکثریت یا اقلیت در دستیابی به همان منابع پیشی بگیرند. در شرایطی که منابع پایدار یا ناپایدار مطرح باشد، این رقابت منجر به شکل‌گیری جنبش قومی می‌شود (احمدی: ۱۳۷۸، ۱۵۶).

گزینش عقلانی: با الهام از نظریه فرد عقلانی ماکس وبر^۲، اولسون^۳ به عنوان پیشگام می‌کوشد انگیزه‌های عقلانی فرد را در پیوستن به حرکت‌های جمعی مورد ارزیابی و تحلیل قرار دهد. تحلیل او اقتصاد محور است و این عقیده را القاء می‌کند که فرد با محاسبه سود و زیان اقتصادی، خود تصمیم به اقدام جمعی می‌گیرد. فرد در صورتی حاضر به قبول پذیرش خطرات ناشی از تحرکات جمعی و خشن است که در انتظار منفعتی مهم باشد.

به عقیده هچتر، اعضای هر گروه قومی فقط زمانی در اقدام جمعی شرکت می‌کنند که به این نتیجه برسند که از این طریق نفع شخصی عایدشان می‌شود. هیچ گروهی در یک اقدام جمعی خود را وارد نمی‌سازد مگر آنکه توانایی انجام آن را در خود ببیند و این توان به میزان سعه صدر دولت مرکزی، بنیان‌های مانده از تشکلهای موجود در جامعه در دسترسی به منابع کافی برای حمایت و تقویت فعالیت سازمان بستگی دارد (میسون: ۱۳۷۷، ۱۴۳). همچنین او با تقسیم‌بندی ارزش‌ها به ارزش‌های ابزاری و ارزش‌های درونی و فطری، ارزش‌های فطری را هم جز منافع قلمداد می‌کند. او رهیافت سنتی گزینش عقلانی را معطوف به ارزش‌های ابزاری دانسته، حال آنکه معتقد است رهیافت جدید، ارزش‌های درونی و فطری را نیز به این مجموعه وارد و به واقعیت نزدیک‌تر کرده است (مقصودی: ۱۳۸۰، ۱۲۶).

مایکل بانتون^۴ نیز در مقاله‌ای با عنوان: «گروه‌های قومی و نظریه گزینش عقلانی»، مفروضات این نظریه را چنین خلاصه می‌کند: عقلانیت انسان‌ها؛ کنش عقلانی انسان، مبتنی بر محاسبه سود و زیان احتمالی؛ نحوه محاسبه، مبتنی بر ارزش‌گذاری ذهنی؛ احتمال خطا در ارزش‌گذاری‌های ذهنی و تجمیع خواسته‌ها و علایق، جهت حرکت از سطح خرد به سطح کلان. بر این اساس، عضویت افراد در گروه‌های قومی، حاصل آگاهی‌های

1- Susan olzak

2- Max weber

3- Mancur olson

4- Michael Banton

قومی است که خود از خلال گزینش‌های فردی و جمعی حاصل می‌شود. به باور او، این گزینش دائمی است و گروه قومی نیز عملاً در حال تغییر و تحول دائمی می‌باشد. افراد با عضویت خود در گروه‌های قومی، اقدامات جمعی خود را (اعم از مسالمت‌آمیز، علنی و مخفی، در درون نظام و بیرون آن) در چارچوب منافع موجود و متصور شکل می‌بخشند (همان، ۱۲۸).

بنابراین طبق این نظریه، جنبش‌های قومی تنها زمانی روی می‌دهند که تعداد زیادی از افراد دارای آگاهی قومی، در این جنبش شرکت کنند، و افراد منطقی تنها زمانی تن به این کار می‌دهند که سود مورد انتظارشان (منافع عینی یا ذهنی و فطری) از هزینه‌هایی که پرداخت خواهند کرد، بیشتر باشد.

استعمار داخلی: این نظریه را مایکل هچتر در کتاب خود به نام «استعمار داخلی: اقلیت سلطنتی در فرآیند پیشرفت ملی بریتانیا ۱۹۶۶-۱۵۳۶» ارائه نموده است. این نظریه با تعمیم مناسبات استعماری به داخل کشورها، بر وجود روابط نابرابر فرهنگی، بین فرهنگ سلطه‌گر و فرهنگ‌های زیر سلطه در درون جوامع چند قومیتی، تأکید می‌کند (Ramezanzade: 1996, 27). هچتر بر این باور است که وجود شکاف‌های قومی در هر دولتی - دمکراتیک و غیردمکراتیک - انعکاسی از سلطه امپریالیستی یک گروه قومی بر گروه‌های دیگر است که از طریق نهادهای دیوان‌سالاری و دولتی تحکیم می‌گردد. این سلطه، به توزیع نابرابر ثروت بین نواحی مختلف و بی‌عدالتی اجتماعی دامن می‌زند. «همین نابرابری موجب افزایش ارتباطات درون گروهی و تشدید همبستگی قومی می‌شود که آگاهی قومی را از موقعیت مناطق مرکز و مسلط و مناطق پیرامون و تحت سلطه در پی دارد. در این شرایط تفاوت‌های قومی بین این مناطق، احساس هویت قومی را تقویت کرده و ظهور جنبش‌های قومی را به همراه خواهد آورد.» (Ibid, 28).

مفهوم «تقسیم کار فرهنگی^۲» در مرکز نظریه استعمار داخلی قرار دارد و ناظر بر الگویی از تبعیض ساختاری است که در آن افراد با توجه به خصائص و علائم فرهنگی محسوسی مجبورند تا نوع حرفه یا نقش اجتماعی ویژه‌ای را گردن نهند (میسون: ۱۳۷۷، ۱۳۸). از این دیدگاه ساختار روابط بین گروه‌های قومی مسلط و زیر سلطه، مشابه نحوه استثماری است که ماهیت روابط بین دولت‌های پیرامونی با دولت‌های مرکزی را در الگوهای نواستعماری روابط بین‌الملل مشخص می‌سازد. پس هر جا هویت قومی و وضعیت اقتصادی رابطه

1- Internal colonialism: the celtic fring in British National development

2- Cultural Division of Labor



معناداری پیدا می‌کنند، مفهوم خاصی می‌یابد که مشروط به تداوم ارتباطش با وضعیت اقتصادی باقی می‌ماند. هجتر، معتقد است تشدید همبستگی قومی از یک طرف منجر به نگرانی نخبگان مرکز برای حفظ و تداوم وابستگی ابزار جمعی پیرامون و از طرفی منجر به سیاسی شدن عامل فرهنگ‌ساز گروه پیرامونی می‌شود. در این وضعیت، عامل فرهنگ‌ساز تبدیل به عناصر تبعیض‌گر سیاسی می‌شود. اعضای گروه‌های پیرامونی در صدد برمی‌آیند از عوامل فرهنگ‌ساز به عنوان اهرم‌هایی سیاسی برای پایان دادن به نظم غالب یا غیرمشروع آن استفاده کنند. چالش ساختاری گروه تابع پیرامونی، به ویژه هنگامی که گروه از نظر جغرافیایی در ناحیه خاصی متمرکز باشد، ممکن است شکل خواست‌های تجزیه طلبانه، چه به عنوان یک هدف راهبردی و چه به عنوان یک موضع مناسب برای چانه‌زنی به خود بگیرد (احمدی: ۱۳۷۸، ۱۳۸).

نظریات تلفیقی جنبش قومی:

نظریات مبتنی بر یک رهیافت خاص، عمدتاً تمایز میان عوامل عینی و ذهنی بروز جنبش‌های قومی را نادیده می‌گیرند، یا اگر هم چنین تمایزی را قائل باشند، آثار متفاوت آنها را نادیده می‌گیرند. این نظریه‌ها همچنین از تشخیص اینکه رخ دادن جنبش قومی مشروط به احتمال بودن دستیابی به دستاوردهای مورد انتظار جماعت قومی در مواجهه با حکومت مرکزی است، باز می‌مانند. موازنه قدرت میان حکومت مرکزی و سازمان سیاسی قومی، تعیین کننده این دستاوردهاست. علاوه بر این، نظریات موجود توجه اندکی به تقارن زمانی و اشکال ممکنه جنبش‌های قومی داشته‌اند (امیراحمدی، ۱۳۷۴، ۳۹-۳۸).

نظریات بین پارادایمی که در اینجا به آنها اشاره خواهیم کرد، تلاش کرده‌اند تحلیلی همه جانبه از جنبش‌های قومی ارائه دهند تا کاستی‌های نظریات پیشین را جبران کنند. از آن جمله می‌توان به نظریه آزار^۱، نظریه راتچیلد و نظریه امیر احمدی اشاره کرد.

نظریه آزار: آزار در طرح نظری خود به جای اینکه صرفاً به بررسی یک عامل در وقوع ستیزهای قومی تأکید کند، به بررسی عوامل مختلف مؤثر در ظهور جنبش‌های قومی پرداخته است. وی معتقد است شایع‌ترین جنبش‌های اجتماعی - از جمله جنبش‌های قومی - بر سر لوازم و احتیاجات توسعه رخ می‌دهد. وی پیش شرط‌های ظهور جنبش‌های اجتماعی بلندمدت را به چهار دسته تقسیم می‌کند که عبارتند از: «۱- زمینه‌های مشترک درون قومی ۲- نیازهای انسانی ۳- حکومت و نقش آن ۴- ارتباطات و وابستگی‌های

1- Edward Azar

بین‌المللی» (امیراحمدی، ۱۳۷۷، ۲۰۹). آزار با بیان این نکته که شاید اساسی‌ترین عامل در ستیزهای اجتماعی طولانی مدت «مظامین مشترک و عمومی» باشد، چنین استدلال می‌کند که «ادغامی که به صورت تحمیلی انجام شده باشد و یا گروه‌های متمایز و معمولاً متضاد، به یک موجودیت سیاسی که پاسخگوی نیازهای تمام گروه‌ها نیز نمی‌باشد، به بافت‌های اجتماعی آسیب رسانده و باعث بروز ستیزهای اجتماعی بلندمدت و نیز فروپاشی کشور می‌گردد» (همان، ۲۰۹).

آزار با فرض گرفتن تحقق نیازهای انسانی و بقای فیزیکی و رفاه و آسایش، به عنوان بارزترین نیاز در زمینه هستی‌شناختی، استدلال می‌نماید که افراد با تشکیل گروه‌های با هویت، سعی در ارضاء این نیازها دارند. از سوی دیگر، به ندرت منابع مادی، عادلانه و یا به صورت برابر توزیع می‌گردد. در جوامع چندقومیتی، در حالی که یک گروه در وفور نعمت از ارضای این نیازها لذت می‌برد، گروه‌های دیگر بهره‌ای از آن نعمت‌ها ندارند. بنابراین نارضایتی ناشی از محرومیت خود را به طور جمعی اعلام می‌دارند. ناکامی مسئولین در جبران این نارضایتی‌ها، موقعیت مناسبی را جهت ظهور جنبش‌های اجتماعی پدید می‌آورد (Azar: 1989, 316). در چنین شرایطی جنبش‌های اجتماعی، حول شکاف‌های قومی شکل می‌گیرند و به دلیل عدم دسترسی به مؤسسات و نهادهای مدنی و مشارکت مؤثر در سیاست، جنبش قومی رادیکال شده و در نهایت به درخواست خودمختاری و حتی استقلال و جدایی منتهی می‌شود. نوع رژیم حاکم و میزان مشروعیت آن از عوامل مهم چگونگی ظهور جنبش‌های قومی است.

آزار معتقد است که تعامل عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی یا منجر به محرومیت می‌شود یا به ارضای نیازهای انسانی در بهره‌مندی از امنیت فیزیکی، دستیابی به نهادهای سیاسی و اجتماعی و پذیرش هویت مشترک (کثرت‌گرایی سیاسی) می‌انجامد. از آنجایی که کنترل چنین تعاملی در دنیای امروز به شدت متأثر از نقش مداخله‌جویانه یا میانجی‌گرانه حکومت می‌باشد، سطح خرسندی یا محرومیت، عمدتاً بستگی به میزان سازگاری حکومت دارد. اما حقیقت این است که در کشورهای مملو از ستیزهای اجتماعی به ندرت می‌توان حکومتی بی‌طرف یافت. در این کشورها معمولاً قدرت سیاسی تحت سلطه گروه قومی بزرگتر و یا ائتلافی از گروه‌های بزرگتر است که سعی در به انحصار درآوردن منابع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و محروم کردن دیگران یا ایجاد محدودیت در راه دستیابی آنها به قدرت، می‌نمایند. این امر، منجر به بروز بحران مشروعیت می‌شود که آن نیز به شرایط ستیز‌آفرین دامن زده و بحران را تشدید می‌کند (Ibid, 317).



در بررسی عامل ارتباطات و وابستگی بین‌المللی، آزار دو الگو از وابستگی و پیوندهای بین‌المللی را که بر حکومت تأثیر می‌گذارند، ارائه داده است. اولین الگو، وابستگی اقتصادی به نظام اقتصادی بین‌المللی می‌باشد که نه تنها خودمختاری و استقلال کشور را محدود می‌کند بلکه الگوی اقتصادی پیشرفت آن کشور را نامتناسب ساخته و در نتیجه سد راه تأمین نیازهای انسانی آنها می‌شود. دومین الگو، وجود ارتباطات و وابستگی‌های نظامی به کشورهای قدرتمندی است که وابسته نظامی خود را وادار می‌سازند که سیاست‌های داخلی و خارجی کاملاً مغایر با نیازهای ملت خود را دنبال نماید (Ibid, 318).

نظریه روتچیلد: روتچیلد، ابتدا میان عوامل عینی و ذهنی پیدایش جنبش‌های قومی تمایز قائل می‌شود. او عوامل ذهنی را شامل متغیرهای روان‌شناختی، ایدئولوژیکی، سیاسی و فرهنگی می‌داند، در صورتی که عوامل عینی را عمدتاً به عناصر اقتصادی و اجتماعی مربوط می‌داند. او سپس بر اساس همین طبقه‌بندی، تمایز دیگری میان تقاضاهای قابل مذاکره و غیرقابل مذاکره قائل می‌شود. خواسته‌های قابل مذاکره مشروعیت منافع رقیب را می‌پذیرند و نیاز به فرمولهای بده-بستان دوجانبه با حکومت موجود را تصدیق می‌کنند، در حالی که خواسته‌های غیرقابل مذاکره بر مبنای قاعده «حاصل جمع جبری صفر» عمل کرده و حتی ممکن است اعتبار خود حکومت را مورد سؤال قرار دهند. در مجموع عوامل ذهنی عمدتاً برخاسته از خواسته‌های غیرقابل مذاکره هستند، در حالی که عوامل عینی خواسته‌های قابل مذاکره را در برمی‌گیرد. شاپفلین^۱ نیز که به بسط ایده روتچیلد کمک کرده است، عوامل ذهنی را مهم‌ترین عامل همبستگی قومی یک ملت می‌داند و معتقد است یک فرهنگ (قوم) عملاً به عنوان مجموعه‌ای از دریافت ذهنی در یک جامعه تعریف می‌شود. دریافت‌هایی که فرد با آنها بر زندگی، احساس تاریخی مشترک و آینده همگون و تصویر اجتماعی‌اش از دنیا، فرمان می‌راند. به نظر او هنگامی که مسائل هویتی در دستور جلسه‌ها و یا در مرزها تهدید شوند، نه افراد و نه گروه‌ها به آسانی گذشت نخواهند کرد و روابط متقابل به صورت یک بازی بی‌حاصل درمی‌آید (Ibid, 320).

تقسیم‌بندی روتچیلد و شاپفلین، نتایج مهمی برای نظریه جنبش‌های قومی دربردارد. بدیهی است این دو دسته عوامل در شکل‌گیری بالقوه نهضت‌های قومی، از طریق افزایش نارضایتی قومی و شکل‌گیری سازمان‌های سیاسی قومی، سهمیم هستند. اما میزان تأثیر عوامل ذهنی از تأثیر منابع قدرتمندی که وقوع جنبش‌های قومی را تسریع می‌بخشند فراتر می‌رود، زیرا این عوامل مستقیماً به ناسیونالیسم قومی و همچنین

خواسته‌های غیرقابل مذاکره‌ای مانند حق خودمختاری یا استقلال دامن می‌زنند (Ibid, 321). نظریه امیراحمدی: هوشنگ امیراحمدی صاحب نظر ایرانی مقیم آمریکا، به شیوه‌ای متفاوت از نظریات موجود به بررسی جنبش‌های قومی می‌پردازد. او احتمال بسیج قومی را عمدتاً متأثر از دو دسته عوامل می‌داند:

۱- عواملی که در دو بعد ذهنی و عینی، در توسعه بالقوه چنین جنبش‌هایی سهیم هستند.
 ۲- دستاوردهای مورد انتظار جامعه قومی در مواجهه با حکومت مرکزی، که به وسیله موازنه قوا میان طرفین (گروه‌های قومی و دولت مرکزی) تعیین می‌شود. (امیراحمدی: ۱۳۷۷، ۲۱۰).
 امیر احمدی معتقد است که جنبشهای قومی به طور طبیعی به دنبال دوره‌هایی از بحران‌های بزرگ اجتماعی- اقتصادی و سیاسی و یا استتال یک ملت یا دگرگونی در سطح جهانی، ظهور می‌کنند. چون در این دوره‌ها گروه‌های قومی، قدرت خود را بسیار زیاد تلقی می‌کنند و در چالش با نظام، انتظار دارند به هدف‌های معینی دست یابند. بسته به نوع حوادث و آرایش نیروها، جنبش‌ها ممکن است یکی از این چهار شکل را داشته باشند: نهضت‌های خودمختاری، نهضت‌های جدایی‌طلب، قیام‌های محلی و سیاست‌های «ائتلاف انتخاباتی قومی» سه شکل اول معمولاً در شرایط دیکتاتوری بروز می‌کند. اما آخرین شکل معمولاً فقط در جوامع دمکراتیک پدید می‌آید (همان، ۲۱۱). او چارچوب نظری خود را با تکیه بر چهار متغیر بسط می‌دهد.

همچنین او جنبش‌های قومی دسته‌جمعی بالقوه، احیاء ناسیونالیسم قومی، دستاوردهای مورد انتظار جامعه قومی و زمان بروز و اشکال جنبشهای قومی دسته‌جمعی را ارکان چهارگانه چارچوب خود قرار می‌دهد و با تشریح هر کدام از این متغیرها، نظریه‌اش را بسط می‌دهد.

۱- جنبشهای قومی دسته‌جمعی بالقوه: از نظر امیراحمدی، یک جنبش قومی بالقوه به مرحله حرکتش که طی آن به تدریج متحول می‌شود وابسته است، اما برای بالفعل شدن نیازمند شرایط ویژه‌ای است که هنوز فاقد آن است. «عوامل سهیم در مرحله بالقوه جنبشهای قومی، شامل عناصر عینی مانند نابرابریهای بین اقوام از لحاظ اقتصادی- اجتماعی و مشارکت سیاسی و عناصر ذهنی مانند انگیزه جامعه قومی برای احیاء هویت گروهی، وحدت، خودمختاری و نمادهای فرهنگی و تمایزهای منزلتی و ایدئولوژیکی بین اقوام، می‌گردند.» (همان، ۲۱۲). عوامل عینی، محصول اعمال تبعیض‌های قومی از سوی دولت مرکزی هستند. این تبعیضات

شامل قوانین، سیاست‌ها، برنامه‌ها و ترتیبات نهادی تبعیض‌آمیز (برای مثال حقوق مدنی و مالکیت) و ایجاد قشربندی در بازار کار از سوی دولت بر اساس هویت قومی می‌باشند. از سوی دیگر، عوامل ذهنی عمدتاً ریشه در قومیت و یا هویت قومی یک جامعه قومی دارند که به مثابه خودآگاهی جمعی شناخته می‌شوند. این خودآگاهی مبتنی بر ویژگیهای مشترک است که هر قوم را از اقوام دیگر جدا می‌سازد (امیراحمدی: ۱۳۷۴، ۴۱).

۲- احیاء ناسیونالیسم قومی: از دید امیراحمدی، تفاوت‌های ایدئولوژیکی و سیاسی جوامع قومی مرکز (فردست) و پیرامونی (فرو دست) و قشربندی منزلتی میان اقوام متعدد و احساس عمومی مبنی بر استثمار و ستم برخاسته از آن، می‌تواند ناسیونالیسم قومی را تسریع بخشد (همان، ۴۱). البته ناسیونالیسم قومی ممکن است به طور اعم در عرصه ایدئولوژی و به طور اخص در چشم‌انداز سیاسی روشنفکران قومی باقی بماند، مشروط بر اینکه قومیت به طور کامل سیاست‌زده نشده و واکنش ناچیزی از طرف جمعیت قومی صورت بگیرد. فراهم شدن این شرایط به نوبه خود، به سطح وسیعی از نارضایتی قومی و وجود سازمان‌های سیاسی قدرتمند، وابسته است.

۳- دستاوردهای مورد انتظار جامعه قومی: این دستاوردها، عامل دیگری است که می‌تواند به استحاله جنبش‌های بالقوه به جنبش‌های بالفعل کمک کند. حدود چنین دستاوردهایی را موازنه قدرت میان حکومت مرکزی و سازمان سیاسی قومی تعیین می‌کند. هر چه، کفه بیشتر به سمت جامعه قومی متمایل باشد، خواسته‌ها و انتظارات بیشتر می‌شود و در نتیجه گرایش به آشکار شدن و عملی گشتن جنبش‌های قومی بالقوه بیشتر می‌گردد. قطع نظر از عوامل مؤثر بر قدرت دولت و اقوام، تفاوت‌ها و ناسازگاری‌های بین قومی نیز، در تعامل با ماهیت دولت، بر سیاست‌های قومی تأثیر می‌گذارند (همان، ۴۲).

بنابراین، تفاوت‌ها به تنهایی نمی‌توانند به فعال شدن جنبش‌های قومی بالقوه در نظام‌های دیکتاتوری بیانجامد. سازمان‌های سیاسی قومی در این جوامع، تنها زمانی به رویارویی با حکومت مرکزی می‌پردازند که تصور کنند قدرت آن را دارند و همچنین بپذیرند که در این ستیز پیروز می‌شوند. قدرت سازمان سیاسی قومی (و نیز قدرت جنبش‌های قومی برای خودمختاری و استقلال) عمدتاً با تعدادی متغیرهای کمی، و به طور بسیار ناچیز با متغیرهای کیفی تعیین می‌شوند. منابع انسانی، یدی و فکری، از جمله این متغیرها هستند. آگاهی سیاسی جوامع قومی و همبستگی آنها هم، از عوامل مهم در تعیین قدرت سازمان‌های سیاسی است. تعهد

ایدئولوژیکی سازمان سیاسی نیز دارای اهمیت بالایی است. سازمان‌های سیاسی دارای سیاست‌های فراگیر طبقاتی و برنامه دموکراتیک و متعهد به ناسیونالیسم قومی، برای جامعه قومی از جذبه بالایی برخوردارند و اگر راه انقلابی سازش‌ناپذیری را دنبال کنند، قویاً رشد خواهند کرد. برای مثال، در جریان جنبش‌های کردی در ایران و عراق، سازمان‌های سیاسی دموکراتیک به سهولت فراگیر شده‌اند، در حالی که سازمان‌های چپ‌گرا، تقریباً هیچ زمانی به صورت یک جنبش توده‌ای در نیامده‌اند (همان، ۴۳).

موقعیت جغرافیائی جامعه قومی نیز عامل مهمی در تعیین قدرت سازمان سیاسی قومی است. وسعت کم، جنگلی بودن یا کوهستانی بودن منطقه، هم مرز بودن با جوامع قومی مشابه در کشورهای همسایه و فاصله جغرافیایی از حکومت مرکزی از عوامل مثبت مؤثر بر جنبش‌های قومی و قدرت سازمان‌های حامل آنها می‌باشند.

درجه شباهت جمعیت‌های قومی با زندگی ملی، تأثیر عمیقی بر قدرت سازمان سیاسی قومی دارد، به طور کلی، هر چه درجه شباهت جامعه قومی کمتر باشد، سازمان سیاسی آن قوی‌تر است. شباهت قومی به یکی از این چهار شکل تقویت می‌شود: پذیرش فرهنگ قومی مسلط و از دست دادن تمایز فرهنگی؛ امتزاج و ازدواج بین قومی و از دست دادن تمایز بیولوژیکی؛ هویت‌پذیری و احساس تعلق به جامعه جدید همسان؛ و ادغام و برچیدن قشرندی‌های قومی در یک نظام دموکراتیک فراقومی (امیراحمدی: ۱۳۷۷، ۲۱۶).

عوامل مؤثر بر قدرت حکومت مرکزی متنوع بوده و همه آنها قابل سنجش نیستند. صرف نظر از نیروهای سیاسی و نظامی و دستگاه سرکوب همراه آنها، منابع اقتصادی در دسترس حکومت، اهمیت بنیادین دارند البته کارایی همه اینها منوط به بسیج مؤثر آنها در پرتو مشروعیت داشتن نظام سیاسی از دید مردم است. برچیدن مقررات و سیاستهای تبعیض‌آمیز قومی، کنترل رسانه‌های گروهی به منظور تلقین عقاید مورد نظر به مردم و انکار اختلافات میان طبقات و احزاب سیاسی و کسب حمایت جامعه بین‌المللی و به خصوص کشورهای همسایه، تأثیر قاطعی در تعیین میزان قدرت دولت دارد (همان، ۲۱۷).

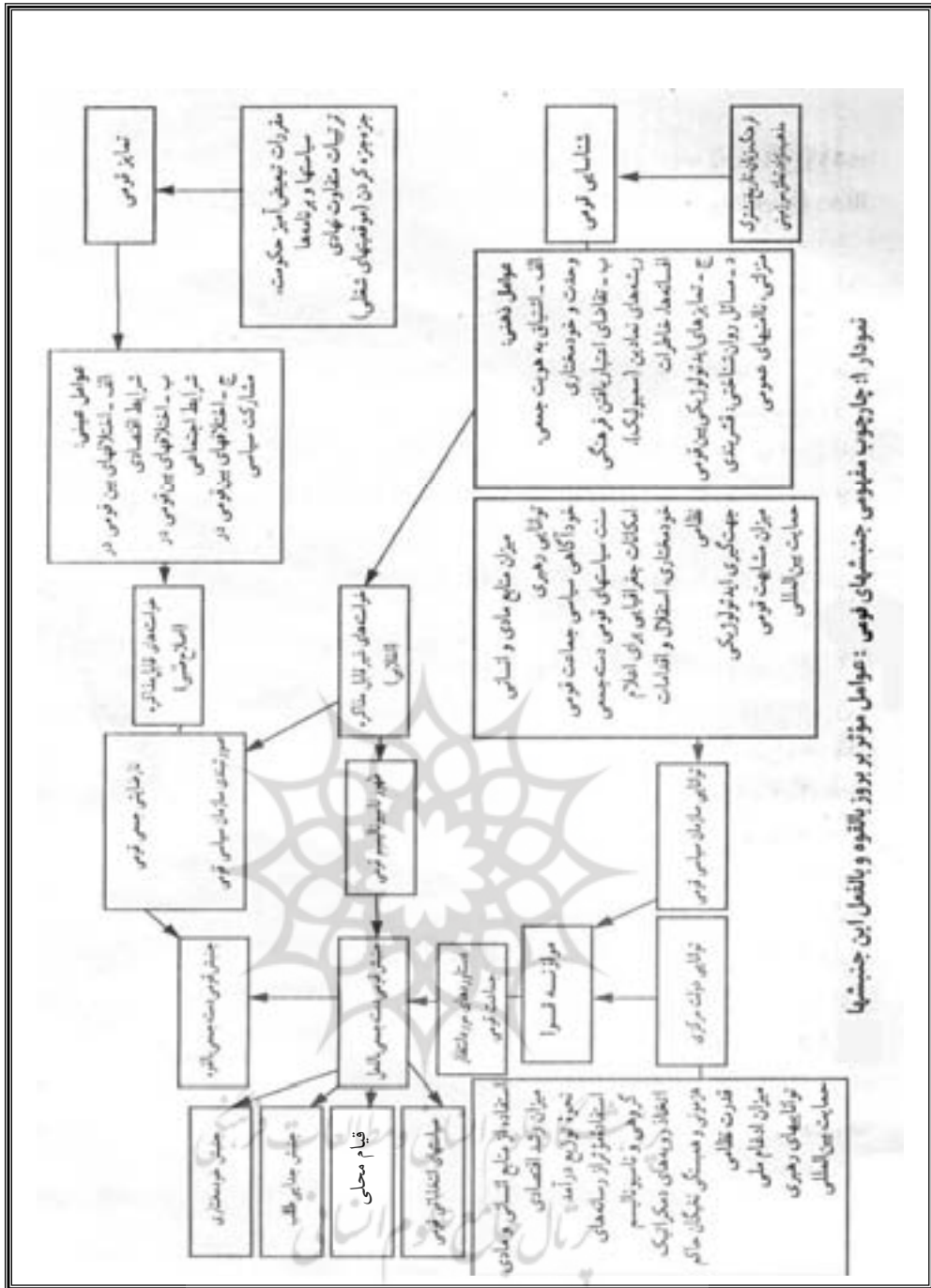
۴- زمان بروز و اشکال جنبش‌های قومی: امیراحمدی معتقد است چون در دوران بحران‌های سیاسی بزرگ، منابع دولت درست به کار گرفته نمی‌شوند، جنبش‌های قومی، بلافاصله پس از جنگ‌ها، انقلاب‌ها، تهاجمات خارجی یا تشدید منازعات سیاسی میان طبقات حاکم، شکل می‌گیرند. اشکال متعدد جنبش قومی، به شدت تمایزات قومی یا طبقاتی در منطقه، قدرت نسبی سازمان سیاسی قومی، زمینه تاریخی خواسته‌های



جامعه قومی، امکانات مادی و جغرافیایی نائل شدن به چنین خواسته‌هایی، سطح محرومیت قومی و داشتن تصور توانایی یا ناتوانی از دولت در محرومیت‌زدایی بستگی دارد.

او معتقد است، جنبش‌های خودمختاری و جنبش‌های جدایی طلب در جاهایی که هویت قومی شدیدتر از تمایز طبقاتی است، اتفاق می‌افتد. اما قیام‌های محلی و سیاست‌های ائتلاف انتخاباتی قومی در فقدان قومیت و جاهایی که قشر بندی اجتماعی به وضوح مشخص شده، روی می‌دهد. جنبش خودمختاری خواستار تمرکززدایی است نه توزیع مجدد قدرت، اما جنبش جدایی طلب، خواهان ایجاد دولتی مستقل بوده و از توزیع مجدد و اساس قدرت حمایت می‌کند. قیام محلی و سیاست ائتلاف انتخاباتی قومی در مقایسه با جنبش‌های خودمختاری و جدایی طلب، بیشتر ریشه در معضلات اقتصادی و اجتماعی دارند. در دموکراسی‌ها، عمدتاً ائتلاف انتخاباتی و در دیکتاتورهای، قیام‌های محلی شکل می‌گیرد. سیاست انتخاباتی، در صدد تعدیل اختلافات قومی از طریق تغییر نمایندگی سیاسی در روند انتخابات است، در حالی که قیام‌های محلی ممکن است به یک انقلاب تمام عیار منجر شود و معمولاً سرنگون کردن حکومت مرکزی و دگرگون کردن تمام سیستم اجتماعی - اقتصادی را هدف خود قرار می‌دهد (همان، ۲۱۸).





منابع:

منابع انگلیسی:

- Azar, Edward (1989) **Management of protected social conflict, Ethnic and Racial studies**, 12(3), P. 316.
- Ramezanzade, Abdollah (1996) **Internal and International Dynamics of Ethnic conflict: the case of Iran**", london: Rutledge, P. 21.

منابع فارسی:

- ابوطالبی، علی (۱۳۷۹) دیدگاه‌هایی چند درباره یکپارچگی و وحدت ملی، ترجمه مجتبی مقصودی، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۳ و ۲، زمستان ۱۳۷۸، و بهار ۱۳۷۹.
- ارونسون، الیوت (۱۳۷۵) روان‌شناسی اجتماعی، ترجمه حسین شکرشکن، تهران: انتشارات رشد.
- احمدی، حمید (۱۳۷۸) قومیت و قوم‌گرایی در ایران، از افسانه تا واقعیت، تهران، نشر نی.
- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۷۴) در جستجوی مفهوم سیاست‌های قومی، نشریه جامعه سالم، شماره ۲۱، سال پنجم، تیرماه.
- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۷۷) قومیت و امنیت، ترجمه حسن شفیعی، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش‌شماره دوم، تابستان.
- اوزکریملی، اموت (۱۳۸۳) نظریه‌های ناسیونالیسم، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- ایوبی، حجت‌اله (۱۳۷۷) شکاف‌های قومی و خشونت در پیکارهای سیاسی، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش‌شماره اول، بهار.
- بنی‌هاشمی، میرقاسم (۱۳۸۲) شأن قومیت و ناسیونالیسم قومی در مطالعات امنیت ملی، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره سوم، سال ششم، پاییز.
- بورمن، روی، قومیت و کشمکش قومی، گروه مترجمان، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- بی‌نا، هویت‌های قومی و رابطه آن هویت جامعه‌ای (ملی)، تهران: مؤسسه مطالعات ملی، بی‌تا.
- دی‌سیسک، تیموثی (۱۳۷۹) تقسیم قدرت و میانجی‌گری بین‌المللی در منازعات قومی، ترجمه مجتبی عطارزاده، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- رمضان‌زاده، عبدالله (۱۳۷۷) روند بحران قومی در ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش‌شماره اول، سال اول.
- روشه، گی (۱۳۸۴) تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی.
- شادسن، مایکل (۱۳۷۷) فرهنگ و یکپارچه‌سازی جوامع ملی، ترجمه کاووس سید امامی، مجله سیاست خارجی،

شماره ۴، سال هشتم.

- حسینی، حسین (۱۳۷۵) بحران‌های شهری و تئوری محرومیت نسبی، مجله سیاست دفاعی، شماره ۱۶ و ۱۵، سال چهارم، تابستان و پائیز.
- خضرزاده، محمد (۱۳۸۳) بررسی راهکارهای عملی مقابله با نگرانی‌های امنیت ملی در جوامع چند قومیتی (مورد مطالعاتی عراق)، گاهنامه‌ی نویسا، شماره دوم، سال اول.
- خویروی پاک، محمدرضا (۱۳۸۰) اقلیت‌ها، تهران: نشر شیرازه.
- کیملیکا، ویل (۱۳۸۴) آزادی‌خواهی و چندگانگی قومیتی، ترجمه فرزین آرام، فصلنامه گفت‌وگو، شماره ۴۳، مهرماه.
- گر، تدرابرت (۱۳۷۷) چرا انسانها شورش می‌کنند؟ ترجمه علی مرشدی‌زاده، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گیبرنا، مونتسرات (۱۳۷۸) مکاتب ناسیونالیسم: ناسیونالیسم و دولت-ملت در قرن بیستم، ترجمه امیرمسعود اجتهادی، تهران: وزارت امور خارجه.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰) تحولات قومی در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- میسون، تی‌دیوید (۱۳۷۷) قومیت و سیاست، واحد ترجمه، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره اول، بهار.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۴) منابع بی‌ثباتی در جهان معاصر، در نظریه برخورد تمدن‌ها، ترجمه مجتبی امیری، تهران: وزارت امور خارجه.

